

داستان محسن مردانی، یک عشق فوتبالی
که تبدیل به خیر ورزشی شد

حس خوب خریدنی نیست

۷



برایش رقم زد؛ مسیری که از توپ فوتبال به رینگ بوکس رسید؛ جایی که حالا با عشق و عرق و لبخند، رؤیای کودکی اش را بین ده ها نوجوان حاشیه نشین جست و جوی می کند.

«مردانی»، که ساکن محله ۱۷ شهرپور است، یک تکیه کلام دارد: «کار خیر استخاره نمی خواهد»؛ و این جمله را نه فقط بر زبان می آورد، که در عمل، زندگی می کند.

و شوق ایستاده است. او نه دنبال عنوان است و نه شهرت، اما شادابی نگاهش گواه آرامشی است که از تماشای تلاش این نوجوان هاشمی می گیرد.

شاید اگر روزی در زمین خاکی کنار «باغ مشهد»، رؤیای فوتبالیست شدنش به ثمر می نشست، امروز نامش میان بازیکنان می درخشید. نه خیران ورزشی، اما تقدیر مسیری دیگری

سمیرا منشادی اهیاهوی سالن شهید اصلانی آکادمی کامیت خراسان در محله بهارستان با صدای شمارش مربی ها و ضربه های پرنرزی نوجوان ها درهم آمیخته است. شور و تحرکی که در فضا موج می زند، شبیه جشن بزرگی است. هر گوشه سالن، برق امیدی در چشمان بچه های درخشان و کنار سالن، محسن مردانی بانگاهی گرم و لبخندی پراز ذوق

● رؤیای ناتمام

کودکی مردانی چهل ساله با فوتبال در زمین خاکی گره خورده است؛ زمینی بزرگ و خاکی کنار «باغ مشهد» که هر روز، به ویژه جمعه ها محلی برای بازی نوجوانان، جوانان و حتی بزرگ سالان علاقه مند به فوتبال بود.

محسن نوجوان به همراه دوستان و هم محله ای هایش زمین را صاف و هموار می کردند. تیرهای دروازه را در زمین می کاشتند و بازی با جدیت دنبال می شد. او می گوید: تابستان ها و ماه مبارک رمضان، زمین کنار باغ پراز تیر دروازه های کوچک و بزرگ بود. فوتبال را دوست داشتم و دلم می خواست آن را به صورت حرفه ای دنبال کنم. اما علاقه اش به فوتبال از سوی خانواده جدی گرفته نشد. پدر و مادر محسن تصویری کردند از فوتبال و ورزش نان در نمی آید. مردانی پس از پایان دبیرستان به سر بازی رفت و بعد هم وارد بازار کار شد.

● اولین و آخرین مسابقه

در هر محیطی که باشی، به آنجا عادت می کنی. این جمله ای است که مردانی به آن باور دارد و وقتی از او می پرسیم آیا در این سال ها دلت برای ورزش و فوتبال تنگ نشد، می گوید: خیلی کم. چون فضای کار در بازار باعث شد کمتر به آن علاقه فکر کنم. اما به مرور به این فکر افتادم که باید به ورزش و بچه هایی که استعداد دارند کمک کنم؛ فقط نمی دانستم از چه راهی.

عشق و علاقه اش به ورزش مثل آتشی زیر خاکستر بود که بانسیمی دوباره شعله ور شد. برای حفظ آمادگی بدنش به بدن سازی روی آورد و بعد از مدتی با استادش، علی امیری، آشنا شد. آشنایی با امیری و تمرین در رشته کیک بوکسینگ کامیت، فصل تازه ای در زندگی ورزشی اش رقم زد. تا دو سال اول در مسابقات هم شرکت می کرد. با اینکه بیست سال از آن روزها گذشته، مسابقاتی را که در آن ها شرکت می کرد، در خاطر دارد: «در یکی از مسابقات، حریف از دوستانم بود. قبل از مسابقه به شوخی فنی را اجرا کرد که چون بدنم آماده نبود، مهره های کمرم آسیب دید. این طور بود که مسابقه شروع نشده تمام شد. همان ضربه ناگهانی باعث شد برای همیشه از ورزش های رزمی دور بمانم».

● شروعی برای کار خیر

بین گفت و گو نگاهش بین رزمی کاران باشگاه می چرخد. با دقت به حرکاتشان نگاه می کند و گاه لبخندی روی صورتش می نشیند. انگار دارد از تمرین بچه ها لذت می برد. قصه آمدن و گره خوردنش با رشته رزمی کامیت از سال ۱۴۰۸ آغاز شد: «خیلی اتفاقی مسیری به سمت باشگاه افتاد. به خودم گفتم سری به مربی قدیم بزنم و دیداری تازه کنم و گپی بزنیم. آن آمدن باعث شد به فکر بیفتم حالا که خودم در ورزش به جایی نرسیده ام، بچه های محله سیدی را پشتیبانی کنم».

این خیر ورزشی وقتی وارد باشگاه شد، دلش گرفت. سقف کوتاه بود. سالن سرویس بهداشتی مناسبی نداشت. تهویه هوا ضعیف بود. بچه ها رختکن هم نداشتند؛ اما تعداد زیادی از علاقه مندان به کیک بوکسینگ کامیت با عشق مشغول تمرین بودند. در همان لحظه همه خاطرات کودکی و عشقش به ورزش مقابل چشمانش رژه رفت. با استاد امیری به بوستان کنار باشگاه رفتند. او همان جاتصمیم گرفت از ورزشکاران آن باشگاه حمایت کند: «ذوق و شوق بچه ها را که دیدم، گفتم وقتی از من ساخته است، چرا در کار خیر استخاره کنم! من که در ورزش به جایی نرسیدم، لااقل این بچه ها امکانات بهتری برای ورزش داشته باشند».

او توضیح می دهد: دوست داشتم کاری کنم بچه هایی که استعداد دارند، آینده ای داشته باشند. آن ها نباید فقط به دلیل اینکه وضعیت مالی خوبی ندارند یا در حاشیه شهر زندگی می کنند، از امکانات محروم بمانند. حقشان است در فضایی تمرین کنند که در شأن استاد و شاگردان باشد.

